

# قسمت ادبی



## نامهای پادشاهان و دلیران ایران

### پقلم آقای ملک الشعرا بهار

در تواریخ اسلامی و شاهنامه نام پادشاهانی از ایران و اینران (مقدوداً زانیران) ممالکی است که تابع پادشاه ایران بوده ولی جزو قلمرو طبیعی این کشور نبوده‌اند) برده شده است، و گاهی در داستانهای ملی هم آنها اشارتی رفته، که با اصل درست مطابقه نداشته و بغلط شهرت یافته است.

این اغلاط بواسطه تصحیفهایی است که از زمان قدیم که نقطه گذاری در خط اسلامی مستعمل نبوده، بعد در میان کتابها باقی مانده و سپس بی اطلاعی کتاب هم اغلاط مذکور را با غلط دیگری مبدل ساخته وبالجمله کار بجای رسیده که قسمت بزرگی از اسمای و القاب پادشاهان و مشاهیر با اغلاط حرکتی در آمیخته و بهمان شکل ورد زبانها شده است، و برخی از آنها را تا کنون نویسنده‌گان متذکر کر شده اندولی غالباً بحال خود باقی مانده است.

ما از ذکر اسمای پادشاهان مادی و هخامنشی و آشوری صرف نظر می‌کنیم، چه قبل از اینها فضای اروپائی و عثمانی و نویسنده‌گان ایران و اخیراً آقای بیرنبا اسامی مزبور را تصحیح کرده و صحیح آنها را توضیح داده‌اند.

مراد من تذکر چند نام است که در شاهنامه و سایر کتب ملی و تاریخی بخطا شهرت یافته است و همچنین توجیه ریشه واصل برخی اسامی است از مرکب بودن یامفرد بودن آنها و علت اختلاف تلفظ در آن اسامی و امثال ذلك.

۱ — **کیومرث** . این نام در برخی کتب بنایی متنه و گاهی بات و گاه با سین و گاهی بازاء معجمه و احياناً با دال مهمله خبط شده است ، اصل این لفت در اوستا ( گیه - مروته ) بفتح کاف فارسی و یا بالنسبه مشدد و مفتوح وفتح میم وراء مضموم ناء متنه مفتوح و هاء غیر ملفوظ بوده در بهلوی ( گیوئمرت ) با گاف مكسورو یا مجھول ساکن و نای که نشانه ناء اوستائی است بوده. توضیح آنکه در فرس قدیم و اوستا ناء متنه وجود داشته مانند همین

کیوهرت و ( متره ) بکسر میم بمعنی ( مهر ) و ( ات-وره ) بمعنی ( آشور ) و ( یوتره ) بر وزن مهره بمعنی پسر و ( ورت رغنه ) بضم واو و کسر راء و سکون ناء و فتح راء تانی و غین ساکن و نون مفتوح و هاء غیر ملفوظ بمعنی ( بهرام ) و این حرف یعنی ( ث ) بعد ها در خط بهلوی جائی به هاء هوز تبدیل یافته است مانند ( یوثره ) که ( یوهر ) و یور شده ، و گاهی به سین مهمله ما نند همین ( یوثره ) که ( پس ) و پسر شده و ( اتور ) که اسور شده ، و گاهی تاء مزبور

به تاء قرشت تبدیل یافته مانند (مثه) که (مت)<sup>۱</sup> شده و کیومرث که کیومرت شده است. دیگر آنکه در خط مزبور کیومرد با دال هم خوانده میشود، جهه تاء قدیم در خط بهلوی و خط اوستائی یعنی خط مشهور به (دین دیره) به تاء تبدیل یافته و در همین حال دال و ذال هم خوانده میشود - دلیل ما آنست که بعض لغات که در بهلوی با این تاء نوشته شده بعداز اسلام آن حرف تاء خوانده میشود، مانند (شتنگ-تشنه) و بعض از آنها دال خوانده میشند (مرت-مرد) و بعضی ذال مانند (آنور-آذر) و (وتارتن-گذاردن) وغیره - که همه این حروف مختلفه در متن بهلوی بایک حرف که بجای تاء قرشت است، نوشته میشود و دلیل دیگر ما آنکه تاواذال (تیخز) در خط مذکور وجود ندارد با آنکه این هرسه حرف در فرس قدیم و زبان اوستائی موجود بوده است . و از اینرو درست معلوم نیست که در عصر ساسانیان در تاغظ این حروف چه میکرده اند ؟ در اینکه ذال معجمه در تلفظ عصر ساسانیان معمول بوده شکی نیست ، و این معنی نیز بدو دلیل برما ثابت است ، یکی تفاوت <sup>از</sup> روشنی است که در ارادیات بعد از اسلام بین دال همراه و ذال معجمه در قوافی قائل شد، اندو دیگر وجود لغای است در فارسی اسلامی که ذال معجمه در آنها تصریح شده مانند (آذر - گذشن - کاعذ) وغیره ، و دیگر تلفظ ذال در برخی از لهجه های ایرانی از قبیل بختیاری که دخترا (ذوذر) و هفتادرا (هفتاد) وهمه دالهای معجمه را با صدای اصلی آن تکلم مینمایند . ازینرو یقین داریم که در عصر ساسانیان لغای که باتاء قرشت نوشته شده و بعدها آن تاء بشکل ذال در آمده است ، باصدای ذال تلفظ میشده مانند (وترتن) که (وذرتن) گفته می شده و (آتور) آذور با واو مجهول و (هپتان) هفتاد و (پش) یعنی، چنانکه بعضی محققان اروپائی در ترجیه عبارات بهلوی بیارسی این اصوات واشکال را رعایت کرده اند (رجوع شود بسال اول مجله کاوه مقاله آقی «کای گر» آلمانی) وما بترا بر قاعدة دال و ذال و اصول تفاوت آنها که خواجه نصیر میگوید :

**ماقبل وی ارساکن جزوای بود دالست و گزرنه ذال معجم خواند**  
 میتوانیم بررسی مدلل داریم که کدام یک از این تاء ها در خط بهلوی ذال و کدامین دال تلفظ می شده ولی در جایی که دال تلفظ می شده از قبیل (کرد) و (آورد) و (ربت) و (گشت) و (گشت) و (گشت) همین تردید و تحریر که اینها دال خزانه میشده اند یا تاء قرشت و نیز در ذالهای آخر چم مذاطب در ماضی و مضارع و امر مانند (کردید) و (روید) و (کنید) همین تردید و تحریر را داریم ، چه می بینم که در برخی از کتب متقدمان اسلامی مانند (اسرار اترحید) این لغات را با تاء آخر ضبط کرده اند و (کنیت) و (ربت) و (گشت) آورده اند .

اما در باب تاء مثانه درست اطلاع نداریم که در عصر ساسانی محفوظ بوده با بوده است ، و اثری که از این حرف تا بعد از اسلام برای مابر جای مانده همان کامه (کیومرث) است که می بینم با تاء مثانه ضبط شده و اصل آنرا در زبان اوستائی باهمنی حرف می بینیم .

بهر صورت بعیده ما ، کیومرث را باید مطابق املای قدیم با کاف و تائی متنه نوشت و بهر شکل دیگر که بنویسند غلط است .

۲ - **هوشنگ** . این لغت با ضبط داستانی فرس درست نوشته میشود ولی در اوستا (هتوشنگ) و در متن عربی (اوشنج) و (اوشنق) است و روی هم رفته تفاوت عمله و غلطی در آن نیست .

۳ - **طهمورث** . این لغت در متون قدیمه فارسی با طاء و تاء متنه و در متون عربی گاه با تاء و گاه با تاء قرشت آمده است . در اوستا (تخدمه ارویه)<sup>۱</sup> بفتح تاء وضم الف و راء با او و غير ملفوظ و راء مقووح - و در عصر ساسانی (تاخموریت) بهمان تائی کدر کیومرث دیدیم که دال و تاء و دال هم خوانده میشود نوشته می شده است . و در این لغت اخیر حرفی که بعد از حرف اول است الف هم خوانده می شود و هاء هوز هم خوانده می شود (تخدموریت) و ظاهرآ عات آنکه بعد از اسلام تاء اول لغت را به طاء خطی بدل کرده اند شاید بمناسبت همین الف یا هاء بوده که بین ت و خ فاصله شده و برای صیانت ادای لمحجه تاء و هاء یاتا و الف مزبور ، دو حرف اول به (ط) عربی بدل شده است ؟

از این تبدیل تاء اول کامه طهمورث بطاعه معلوم میشود که آن هم نوعی از انواع (تاء) هائی بوده است که قسمتی از آن را در ذیل کیومرث اشاره کردیم یعنی بین ت و ث و دال تلفظ میشده است و میتوان آن را با صطلح علمای عالم قافیه تاء مجہول نامید .

کلمه طهمورث گاهی (طهمورسیا) هم دیده شده است و نیز ابوعلی مسکویه در تجارب الام طهمورث را (طهمورث) ضبط کرده است . باری بهمان لحظه که در ماده کیومرث گفته شد ، این لغت نیز بتاء متنه ختم میشود .

۴ - **جمشید** . این لغت هم مانند کیومرث واوشنگ و اوشنق و طهمورث ، مر کبست از « یمه » و « خش اته » اوستائی که « جم » و « شید » شده است و جم به شید بحال اضافی است یعنی جم روش و نورانی و والا مقام ، « جه » شید - شت - شاد - شد بفتح اول « همه یکیست و یعنی پاک و والا مرتبه است ، مانند « شت زردشت » یعنی زردشت پاک و مقدس که مترادف با « آشوزرتشت » و « اهرو زرتشت » باشد .

در اوستا « یما - شیتا » بفتح اول و فتح شین و یاء مجہول است و در یهلوی « یم ی شیت » و « شیت یم » اولی بحال اضافی یم و کسر آخر و دومی بتقدیم صفت بر موصوف که علی القاعده آخر آن ساکن است ، و در شاهنامه جمشید بسکون میم و گاهی بنا بمتابع اصل « جم شید » باضافه و میم مشدد آمده مانند : « خنک روز کاندر تو بد جمشید » و مرحوم قائم مقام ثانی هم در هجو « بدیع » نامی گوید :

Takhma - Oropa - ۱

۲ - برای توضیح کامل این معنی رجوع شود به مقاله دوم کمنام منتشر در شماره های دو و سه مجله ارمان تحت عنوان انتقادات لفظی .

از همه الفاظ زیبائی که در شهناه است اکتفا بر لفظ جمشید مشتمد می‌گنی طبری ، جم و جم الشاذ ، ضبط کرده و ابوعلی مسکویه جمشید بتندید می‌میم آورده و گوید « و تفسیر شید الشاعر » و جمعی دیگر از مرخین عرب از قبیل صاحب اخبار الطوال خمساًذ و جمشاد نوشته اند ، و در قوافی شعری هم یای جمشید را یا مجھول گرفته اند . و ایرانیان زیادتر « جمشید » بسکون میم نوشته و ضبط کرده اند واضح بحال اضافی است و افصح ( شیدجم ) است که در متنهای بهلوی آمده و در فارسی دری نیامده است

### ه - ضحاک . طبری گوید ضحاک معرب « ازدهاک » است و گوید:

« حرفی که میانه سین وزاء در فارسی است ، ( مرادش « ز » است ) در تعریب ضاد شده وهاء به حاء و قاف بکاف تبدیل یافته و ازدهاک ضحاک شده است . عین عبارت طبری چنین است : « فتجعل الحرف الذى بين السين والزاي فى الفارسيه ضاداً والهاء حاء و القاف كافاً » و بدین قیاس باستی ( اضدحاک ) شده باشد و دیگر قاف را فارسی دانسته و این کلام طبری حدسی را که ما در مقاله دیگر خود زده ایم تایید می‌کنند و آن چنین است که کاف فارسی بر دو قسم بوده است ، یکی کاف معمولی دیگر کافی که در تلفظ شبیه به قاف جنوب ایران امروزی بوده است و آن صورتی است میانه قاف و کاف ، و در لفظ ( قباد ) و ( ازدهاک ) که در بهلوی ( کوات ) و ( ازدهاک ) ضبط شده ، ظاهراً همین کاف بوده است که مانند قاف ملغوظ در شیراز و کرمان بین کاف و قاف و خاء و غین باشد ، بدین موجب بعد از اسلام چه اعراب و چه ایرانیان ( کوات ) را ( قباد ) ضبط کرده اند نه ( عباد ) و عباد باغین از اغلاط مشهوره است که در قرون اخیر بزعم آنکه قاف در فارسی نیست و قباد غلط است آنرا با غین معجمه ضبط برده اند . و قول طبری در آنکه قاف ازدهاک بکاف تبدیل شده نیز مؤید این حدس است . و ازین قبیل کاف هائی که بعد بقاف نوشته شده است در لغات قدیم مکرر دیده می‌شود - چنانکه در کتاب ( مخزن الادوية ) مستعینی اندلسی که در آغاز قرن ششم در اندلس بعربی تالیف یافته ترجمه ( شعر الانسان ) را بهارسی ( موق مرد هم ) ضبط کرده که در بهلوی ( موک مردهم ) نوشته می‌شود و ما ( موی مردم ) می‌گوئیم و چون تمام لغات فارسی آن کتاب که در قائمه ترجمة ادیبه ذکر شده از روی لغات بهلوی نقل شده باز هم حدس مارا در باره این قاف تایید می‌کنند ، چه ( موی ) در بهلوی ( موک ) است . مؤلف مزبور آنرا ( موق ) ضبط کرده و اگر کاف آن بصوت کاف معروف می‌بود سایستی بحالت خود باقی باشد چنانکه صاحب همان کتاب در ترجمة حمامه ( کبودک ) را که لغت قدیم کبوتر است با کاف ضبط نموده . پس تواند بود که کاف ( موک ) از قبیل قاف ( قباد ) است که در تلفظ قدمای بین کاف و قاف و غین گفته می‌شده چنانکه امروز در شیراز مداول است .

ضحاک در متن بهلوی ( ازدهاک ) ضبط شده و معلوم نیست قول برخی که ( دهاک ) را ده عیب ترجمه کرده اند از چه مأخذیست ؟